

یک موسیقیدان اهل کاتالان که سزاوار است آثارش بیشتر شناخته شود.

## آوای نهان فدریکو مومیو

### ایزابل لیما ری

هنگام اشغال پاریس توسط نازی‌ها، در همانجا ماند. در دهه ۱۹۲۰، وی نخستین مجموعه آوازاها و رقصها، (Cançons i Danses)، و قطعات دیگری برای پیانو و تعدادی آواز ساخت. به رغم حضور دوستانش فرانسیس پولن و ژرژ اوری در گروه «شش»<sup>۱</sup>، به آن گروه نیویست و ترجیح داد مستقل بماند.

در دهه ۱۹۳۰، مومیو، دوران سخت و ناشادی را پشت سر نهاد ولی از آفرینش باز نماند. در ۱۹۳۱ به بارسلون بازگشت و به جنبش آهنگسازان کاتالان پیوست و در عین حال پیوندهای خود را با موسیقیدانان فرانسوی حفظ کرد. در آنجا بلنویسندگان و ناشران درهم آمیخت و برای اشعار دوست کاتالانی‌اش یوسپ یانسیس‌ئی اولیوه Josep Janés i Olivé، موسیقی ساخت. اما مهمتر از همه با پیانیست جوانی به نام کارمه براوو، آشنا شد که چند سال بعد به ازدواج انجامید. سپس بار دیگر با نیرویی تازه به آهنگسازی روی آورد. از آثار این دوره‌اش عبارت‌اند از مجموعه تانزهای از **آوازاها و رقصها**، **گونه‌گونی روی آثار شوپن و آوای روح Cantar del Alma** برای ارکستر و همسران، که باز هم منبع الهامش سن جان صلیبی بود. در سال ۱۹۶۷ وی آخرین جلد **موسیقی در سکوت افتاده‌اش** را تکمیل کرد که به هیچ یک از قطعات هفتگانه‌اش ضرابه‌انگی تندتر از تمپودراتو (Tempo moderato) نداد. آلیسیا دو لاروکا، در سال ۱۹۷۲ این اثر پیانویی را در کاداکس اجرا کرد.

مومیو چهره انزواطلبی است که علیه سنتهای قراردادی طغیان کرد و همیشه به شور و احساس خویش وفادار ماند. وی که خود را از قید و بندهای میزان‌بندی، و شکلها و مایه‌های جاافتاده فارغ ساخته بود، همان‌قدر با چهره‌هایی مثل واکنر و شونبرگ تفاوت دارد که با اسلاف اسپانیایی‌اش چون مانوئل دوفاپا، آلبنیز و گرانادوس (این دو نفر آخر هم در کاتالان به دنیا آمده بودند اما به جنبشهای دیگری وابسته بودند)، و دبوسی. وی به یک سنت بسیار کهن مدیترانه‌ای تعلق دارد. وی گرچه با ناسیونالیسم و فولکلور میانه‌چندانی ندارد ولی گاهی قطعاتی از آوازهای محبوب کاتالانی‌اش و نیز از آوازهای طبقه کارگر در مجموعه **حومه‌ها**، نقل می‌کند. روح اسپانیایی او را که با گرایشهای رؤیایی‌اش در تضاد است، بیش از همه می‌توان در **جیتانو** آخرین اثر از مجموعه **تأثرات در زمانی**، و در بعضی قطعات **جشنهای دورادور** یافت. مومیو در **نواهای جادویی و افسون‌ها**، به سرچشمه‌های عرفانی عالم وجود دست یافته است.

مومیو که در ۳۰ ژوئن ۱۹۸۷ درگذشت برای گورنیشته خود نوشته است:

«این پیوند روح و سکوت،

از برکت مرگ است.

بخواب و آرام گیر، ای قلب من.

ابدیت آوازی عاشقانه برایت سر می‌دهد،

و تو با لالایی بزرگترین عشق‌ها

به خواب می‌روی.»

۱. در کتاب ولادیمیر یانکله ویچ، *Albéniz, Séverac, Mompou et la Présence Lointaine*, Seuil publishers, Paris, 1983.

۲. گروهی از شش آهنگساز جوان فرانسوی که در سال ۱۹۱۳ در پاریس تشکیل شد و اعضایش عبارت بودند از داریوس میلو، ارتور هویگر، ژرژ اوری، فرانسیس پولن، لوئیس دوری و ژرمن تاپفر. اینها اریک ساتی را به عنوان رهبر معنوی خود برگزیدند.

طنین‌انداز می‌شد - خاطره‌ای که در تمام عمرش با او باقی ماند. در کنسرواتوار لیسو (Liceu) در بارسلون پیانو فرا گرفت و در همان شهر به کنسرت‌های پیانونوازان بزرگ آن عصر رفت. در پانزده سالگی یک کنسرت تکنوازی برپا و قطعاتی از آثار موتسارت، شوپرت، کریک و مندلسون را اجرا کرد.

نخستین کنسرت او به عنوان نوازنده پیانو نشان داد که آینده‌ای درخشان در پیش دارد. اما موسیقی کابریل فوره، که نخستین بار در ۱۹۰۹ آن را شنید، او را چنان تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفت یک آهنگساز شود. در سال ۱۹۱۱ با معرفی نامه‌ای از سوی انریک

گرانادوس (۱۸۶۷-۱۹۱۶) به پاریس رفت و در کنسرواتوار آن شهر، برای فراگیری پیانو و هارمونی نام‌نویسی کرد. سپس نظام آهنگسازی خود را به وجود آورد که با آکوردهای ناگهانی‌اش، حال و هوایی امپرسیونیستی داشت اما از یک منطق کاملاً اصیل پیروی می‌کرد. شیوه او تأکید بر «آغاز دوباره» (recomençar) داشت، که در ترکیب‌بندی موسیقایی به معنای بازگشتن به روح «بدویها» بود. به قول ولادیمیر یانکله ویچ، وی تغییر مایه، میزان‌بندی و کنترپوان را کنار گذاشت و شیفته «الحان بدبیه‌سازانه» شد.

مومیو بین ۱۹۱۳ و ۱۹۲۱ برخی از کمال‌یافته‌ترین آثارش را به وجود آورد، از جمله شبیه‌سازیها *Pessebses*، *صحنه‌های کودکان و حومه‌ها*، که به قول لوئیس میلته، موسیقی‌شناس کاتالانی، در پی به نوا درآوردن «صدای یک فضا، تاروپود سبک یک احساس، عبارتهای یک قطعه ظریف» بود. مومیو، هنگامی که در پاریس، این شهر پرچویش آفرینش موسیقی بود، با آهنگسازانی چون موریس راول و اریک ساتی آشنا و با چندین تن از هموطنان هنرمندش مثل آپلس فنوسا و میگل رنو و سلسو لاکار دوست شد.

با آغاز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، مومیو به بارسلون بازگشت و در جنبش مقاومت کاتالان شرکت کرد. در ۱۹۲۱ به پاریس برگشت و دریافت که آهنگهایش شهرت و اعتبار یافته است و پس از آن، غیر از دیدارهای گهگاهی از وطنش، تا نوزده سال بعد، به

فدریکو مومیویی دنکاس (۱۸۹۳-۱۹۸۷)، یک چهره نمادین موسیقی کاتالان است. او چنانکه بعضی گفته‌اند، نه یک مینیاتور نیست ارزشمند یا یک مقلد ناچیز دبوسی، که یکی از نامعمول‌ترین و بااهمیت‌ترین موسیقیدانهای زمان خویش است. آثار او عمدتاً مرکب از قطعات کوچک برای پیانو و آواز است، اما وی آثاری برای گیتار، شاپیور فرانسوی، ارگ و ارکستر مجلسی نیز دارد. موسیقی مومیو که اغلب لحنی مالبخولیایی و رنگ و بویی شاعرانه دارد و در عین حال هم فشرده و هم پر از رنگ‌آمیزی است، تا درونی‌ترین احساسهای شتونده نفوذ می‌کند.

فیلسوف فرانسوی، ولادیمیر یانکلوویچ می‌نویسد «به مجرد آنکه بخواهیم برجستگی به موسیقی مومیو بزنیم و آن را در تقسیم‌بندی خاصی جای دهیم، افسون موسیقی مومیو از ما می‌گریزد. ولی ما می‌توانیم آن را از و آن آوای غیرقابل تقلیدی را درک کنیم که آوای ناب سکوت است: ما آن آوا را به گوش جان می‌شنویم زیرا در واقع این تنهایی است که زبان موسیقی یافته است.»<sup>۱</sup> مومیو در وصیتنامه چهارجلدی موسیقی زمزمه‌وار و بی‌پیرایه‌اش به نام *Musica Callada* (موسیقی در سکوت افتاده)، که الهام گرفته از سان خوان صلیبی، عارف بزرگ اسپانیایی است، با کمترین وسیله به بیشترین بیان هنری دست یافته است. او می‌گوید که موسیقی آن، سکوت است زیرا «با گوش درون شنیده می‌شود. احساسش پنهان است، و فقط با مرتعش شدن در سردی تنهایی ما به صدا در می‌آید.»

مومیو معاصر خوان میرو، هنرمند بزرگ دیگری از اهالی کاتالان که شور و طراوت آثارش به کارهای او شباهت دارد، در ۱۶ آوریل ۱۸۹۳، از یک مادر فرانسوی‌تبار و پدر کاتالانی، به دنیا آمد. او از کودکی شیفته صدای زنگهایی بود که در کارگاه پدربزرگش

### ایزابل لیما ری

(ISABELLE LEYMARIE)

موسیقی‌شناس فرانسوی - امریکایی.